



حسن بن یوسف بن علی بن محمد بن مطهر، معروف به «علامه حلّی» در شب بیست و هفتم رمضان ۱۶۴۸ق در شهر حلّه دیده به جهان گشود.^۱

علامه حلّی که در بیت شرف و فضیلت می‌زیست، دوران طفولیت خود را با عنایتها و تربیت خاص پدر و دایی خود سپری کرد.

در سن جوانی، با خواجه نصیرالدین طوسی، متکلم بلند آوازه اسلامی ملاقات کرد و تا سال ۶۷۲ق که نصیرالدین طوسی وفات کرد، کتابهای پرشماری را در الهیات، فلکیات، ریاضیات و قسمتهایی از کتابهای ابن سینا را از محضر او فراگرفت.^۲

تألیفات

علامه حلّی، حافظه‌ای قوی و قلمی نیرومند داشت. بعضی از شرح حال‌نگاران در فراوانی تألیفات وی گویند: «علامه در سفرهای خود در حالی که بر اسب خود سوار بود، می‌نوشت»^۳. علامه در زمینه کلام، حکمت، طبیعیات، علوم قرآن، فقه، اصول و شرح و ترجمه آثار ابن سینا و شرح نوشته‌های استاد خود خواجه نصیرالدین طوسی، کتابهایی مهم و سودمند از

داوری در اندیشه‌های علامه حلّی و ابن تیمیه در زمینه آیات نازل شده در شأن اهل بیت علیهم‌السلام

سید محمد حسین موسوی مبلغ

علامه حلّی

جمال الدین ابو منصور اسدی حلّی،

۱- ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲- حسنی ارموی، مقدمه نهج الحق و کشف الصدق علامه حلّی، ص ۹.

۳- صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیات و عقائده، ص ۲۰۰.

خود به یادگار گذاشته است.

الفقه و الحدیث و...»^۱.

علامه حلّی در فقه نوزده کتاب، در علم حدیث نه کتاب، در تفسیر دو کتاب، در اصول فقه پانزده کتاب، در منطق هفت کتاب، در ادبیات عرب همچون نحو و صرف چهار کتاب و در علم رجال نیز چهار کتاب تألیف کرده است.

توانمندی در مناظرات

علامه حلّی با وجود ملاطفت و مدارا با علمای اهل سنت و جماعت، در مناظره و گفت‌وگوی علمی نیز از توانمندی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. او دیدگاه‌های خود را در محضر دیگر علما با منطق استوار و دلایل علمی و متین مطرح می‌کرد.

مناظره او با علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت در محضر پادشاه وقت بلاد اسلامی، سلطان محمد (معروف به خدابنده) که به گرایش شاه به مذهب تشیع انجامید، بر پروهشگران پوشیده نیست^۲.

البته بین علامه حلّی و ابن تیمیه، هیچ‌گاه مناظره‌ای انجام نشد و هیچ یک از آن دو تمایلی به مناظره نداشتند. به گفته ابن حجر عسقلانی، تنها یک بار، هنگامی که فردی، بدگویی‌های ابن تیمیه از علامه حلّی را به علامه یادآوری کرد، علامه گفت: «اگر می‌دانستم که او حرفهایم را می‌فهمد، به او نامه‌ای می‌نوشتم»^۳.

همچنین به نقل ابن حجر، هنگامی که ابن تیمیه کتاب منهاج السنّه را بر رد کتاب منهاج

ارتباط دوستانه با علمای اهل سنت

مرحوم علامه با صاحب‌نظران و دانشمندان اهل سنت و جماعت، روابطی صمیمانه داشت. علمای اهل سنت به او به دیده تکریم نگریسته و او نیز متناسب با کرامت و شخصیت خود احترام بسیاری برای آنان قائل بود. هرگاه در مجامع علمای اهل سنت قرار می‌گرفت، بدون تعصب، از باب احترام به آنان نمازهای یومیه خود را در پنج وقت به صورت جداگانه می‌خواند.

او با تنی چند از فرهیختگان بنام از صاحب‌نظران سنّی مذهب، نشستها و گفت‌وگوهای صمیمانه علمی ترتیب داد.

از جمله با قاضی بیضاوی شیرازی (م ۶۸۵ق)، صاحب تفسیر بیضاوی مکاتبات علمی زیادی داشته است. این مکاتبات در زمینه مسائل کلامی، اصولی، حدیث، فقه و... صورت می‌گرفت.

بیضاوی دومین نامه خود به علامه را با بیان زیر آغاز کرده است:

«... مولانا جمال الدین آدم الله أنت امام فواضلك، أنت إمام المجتهدين فى الأصول و

۱- سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۰۱.

۲- ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج ۲، ص ۳۸۱، حوادث سال ۷۱۸ق.

۳- ابن حجر عسقلانی، الدرر الکامنه، ج ۲، ص ۷۱.

الکرامه علامه حلی نوشت و نسخه‌ای برای علامه فرستاد، علامه همان سخنان پیشین را تکرار کرد.^۱

آشنایی با ابن تیمیه

حسب و نسب

نام، کنیه و لقب او «احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن خضر ابوالعباس تقی الدین ابن تیمیه» است.

ابن تیمیه در سال ۶۶۱ق در «حران» متولد شد و در سال ۷۲۸ق در «دمشق» درگذشت. وی از خانواده‌ای است که بیش از یک قرن پرچمدار مذهب حنبلی بوده‌اند.

اندیشه ابن تیمیه

او توسل به انبیای الهی و اوصیای منصوص آنان و اولیاء و صلحاء و استغاثه به آنان را شرک می‌دانست و اعتقاد به شفاعت را کفر می‌پنداشت. ابن تیمیه، زیارت اهل قبور، ساختن بنا و گنبد و بارگاه و گل دسته بر قبور را از بدعت‌های جاهلی یاد می‌کرد.

او اعتقاد به امامت اهل بیت پیامبر خدا را از آموزه‌های یهود می‌دانست و باور به عصمت امامان و اهل بیت را کفر تلقی می‌کرد. اما خود در مورد صفات الهی به گونه‌ای می‌اندیشید که قرآن کریم، ساحت رب العالمین را از آن اوصاف پاک و منزّه می‌شمارد و علمای اسلام، از فرقه‌های مختلف، آن را کفر یاد کرده‌اند.

ابن تیمیه در مورد خداوند، قائل به «تجسیم» شده، خداوند را با خلق او تشبیه می‌کرد. شیخ حنفی کوثری درباره اعتقاد ابن تیمیه به صفات خداوند گوید:

«ابن تیمیه با صراحت در مورد خدا قائل به تجسیم است»^۲.

بدین سان اکثریت قریب به اتفاق صاحب‌نظران و پیشوایان مذاهب فقهی اهل سنت - اعم از حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی - در صدد تکفیر ابن تیمیه برآمدند.

شیخ شهاب الدین ابن جهل شافعی (م ۷۳۳ق) که خود از معاصران ابن تیمیه بود، آثار و کتابهای زیادی در بیان عقاید کفرآمیز و رد وی نگارش کرد و در تصنیف‌هایش به صراحت او را به مبارزه و گفت‌وگو فرا خوانده، گوید:

«ما منتظریم تا فساد و انحراف‌های او (ابن تیمیه) یکی پشت سر دیگری آشکار گردد تا مدارج گمراهی و عناد و انحراف او را بیان کنیم و در راه خدا جهاد شایسته‌ای انجام دهیم»^۳.

تعصّب نسبت به تشیع

ابن تیمیه، نسبت به «شیعه» تعصّب خاصی از خود نشان داده و عناد آشتی‌ناپذیری را نسبت

۱ - همو، لسان‌المیزان، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲ - تعلیق‌الکوثری فی ذیل الاسماء و الصفات للبيهقي، ص ۳۱.

۳ - صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیات و عقائده، ص ۱۲۵.

به مذهب تشیع و اعتقادات شیعه ابراز کرده است.

ابن تیمیه، تأسیس مذهب شیعه را به عبدالله بن سبا یهودی نسبت می‌دهد و تفکرهای شیعه را از اندیشه‌های یهود یاد می‌کند.^۱

وی ناآگاهانه واژه «خشیه» را درباره شیعه به کار برده، دلیل این نامگذاری را این‌گونه عنوان می‌نماید:

«شیعیان را به این دلیل خشیه می‌نامند که آنان معتقدند ما با شمشیر جهاد نمی‌کنیم، جز اینکه در رکاب امام معصوم باشیم»^۲.

ابن تیمیه، شیعه را غالی و نیز دروغگویان معروف می‌شمارد.^۳

تالیفات

ابن تیمیه، تالیفات نسبتاً زیادی داشته است، ولی بررسی در آثار او می‌نمایاند که بیشترین تالیفات او، در زمینه مسائل اعتقادی بوده است. در میان مجموعه آثار و تالیفات او، کتاب *منهاج السنه* که ظاهراً بر رد اندیشه‌های علامه حلی نگارش یافته، بیش از دیگر کتابهای او به ارزشهای اعتقادی مسلمانان و مذهب شیعه و حتی اهل بیت و دودمان نبوت اهانت کرده است. به گفته ابن حجر عسقلانی، هنگامی که ابن

مطهر حلی، کتاب خود را به نام *منهاج الکرامه فی اثبات الامامه* (در اثبات امامت اهل بیت) به نگارش در آورد و در آن کتاب بجز دلایل کلامی و عقلی، با استناد به روایتهای معتبر نقل شده در

صحاح و سنن اهل سنت و جماعت، امامت ائمه اهل بیت را ثابت کرد، ابن تیمیه تصمیم گرفت که بر رد کتاب ابن مطهر کتابی بنویسد و بالاخره با مدتها تلاش و کوشش کتابی پر حجم به نام *منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه* بر رد کتاب علامه حلی نوشت.^۴

آیات مورد بحث در یک نگاه کلی

مرحوم علامه حلی در دو کتاب کشف الحق و *نهج الصدق و منهاج الکرامه فی اثبات الامامه*، بیش از یکصد آیه و سوره قرآن کریم را نازل شده در عظمت شأن و بیان مقام والای عترت پیامبر خدا یاد کرده است. در میان این دسته از آیات و سوره‌ها، دسته‌ای را اختصاصاً در شأن حضرت زهرا علیها السلام و طیف پرشماری را در بردارنده مقام ارجمندی همه عترت یاد کرده است.

در میان مجموعه آیات و سوره‌های نازل شده در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
* نزول سوره کوثر در شأن حضرت زهرا علیها السلام.

* نزول سوره هل ائی در شأن حضرت زهرا و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضه خادمه.

۱- ابن تیمیه، *منهاج السنه*، ج ۱، ص ۲.

۲- همان، ص ۸.

۳- همو، *التوسل و الوسیله*، ص ۸۶.

۴- ابن حجر عسقلانی، *الدرر الکرامه*، ج ۲، ص ۲۶.

* نزول سوره عصر در شأن عترت.

* نزول آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) و آیه مباحله (آل عمران / ۶۱) و آیه ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ (بقره / ۳۷) در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.

* نزول آیه ولایت (مائده / ۵۵) و آیه تبلیغ (مائده / ۶۷) و آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (مائده / ۳) و آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (بقره / ۲۰۷) و آیه ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾ (بقره / ۱۲۴) و دهها آیه دیگر در شأن علی علیه السلام.

دلایل و معیارها

در سبب نزول آیات یاد شده در شأن عترت - که موضوع اصلی مادر مقاله حاضر می باشد - تمامی اظهارات علامه حلی از منابع اهل سنت صورت گرفته و چنان که در فصل بعد یاد خواهیم کرد، نقل روایات تفسیری و اسباب نزول از آن منابع را با تعبیرهای «اجمع المفسرون»، «اجمع المحدثون»، «اجمع المفسرون علی نزولها فی...»، «نقل الجمهور»، «روی الجمهور فی الصحیحین» یا «قال فلان...» یاد می کند.

ابن تیمیه نیز در مقام نقض و رد اظهارات علامه حلی به اجماع علمای امت، اجماع مفسران، و اجماع محدثان استناد می کند.

بنابراین داوری در دو اندیشه متناقض که هر یک مدعی اجماع در زمینه آنها یا یکی مدعی

وجود آن در صحاح سته و دیگری مدعی نفی آن می باشد، به تحقیق گسترده و بررسی موردی کلیه آیات مورد بحث نیازمند است.

اما از آنجا که در این نوشتار فشرده، بررسی تفصیلی همه موارد ممکن نیست، به بررسی چند مورد به عنوان بررسی موردی پرداخته، سپس در یک نگاه کلی، دیدگاه صاحب نظران اهل سنت را در مورد اندیشه علامه حلی و ابن تیمیه به داوری می طلبیم.

بررسی موردی آیات

آیه ولایت

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱.

همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند و نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

این آیه شریفه، در اصطلاح قرآن پژوهان به آیه «ولایت» شهرت یافته است و بسیاری از محدثان و مفسران، آن را به همین عنوان یاد کرده اند. البته بعضی از صاحب نظران، از این آیه به عنوان آیه «زکات به خاتم» نیز نام برده اند.

اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران، نزول این آیه را درباره علی علیه السلام مورد اجماع شیعه و سنی دانسته اند. مفسران و محدثان، با راهها و آستاند بی شماری از طریق صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ - مائده / ۵۵.

نزول این آیه را دربارهٔ علی‌علیه السلام اثبات کرده‌اند. علامه حلّی همچون دیگر صاحب‌نظران امامیه نزول آیه ولایت را در شأن حضرت علی‌علیه السلام قطعی دانسته و از آن برای اثبات امامت آن گرامی سود جسته است.

علامه حلّی دربارهٔ اشتهاار این سبب نزول می‌نویسد:

«علمای اسلام بر نزول آیه دربارهٔ علی‌علیه السلام اجماع کرده‌اند و این در صحاح سنّه نیز مذکور است که چون علی‌علیه السلام در نماز خویش و در حضور صحابه انگشتی خود را به مسکین صدقه داد، این آیه فرود آمد»^۱.

او در جای دیگر می‌نویسد:

«مفسران اتفاق کرده‌اند بر اینکه مراد از ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...﴾ علی‌علیه السلام است؛ زیرا هنگامی که علی‌علیه السلام در حال رکوع، انگشتی خویش را صدقه داد، این آیه دربارهٔ او نازل شد و در این امر اختلافی نیست»^۲.

ابن تیمیه در آثار مختلف خود صدقه دادن علی‌علیه السلام در حال نماز و نزول آیه در شأن آن حضرت را تکذیب کرده، دیدگاه خود را به اجماع و اتفاق نظر علمای امت مستند می‌کند.

او در کتاب خود به نام مقدمه فی اصول التفسیر گوید:

«و حدیث علیّ فی تصدّقه بخاتمه فی الصلاة فإنّه موضوع باتفاق العلماء»^۳.

حدیث صدقه دادن علی در هنگام نماز به اتفاق نظر علما جعلی است.

وی در جای دیگر از همان کتاب سخنان خود

را تکرار کرده گوید:

«انّه موضوع بإجماع أهل العلم»^۴.

ابن تیمیه، این سخنان را در مورد نفی نزول آیه ولایت، در آثار نسبتاً قدیمی خود اظهار کرده بود، اما هنگامی که خود را در برابر منطق و دلایل استوار علامه حلّی مشاهده کرد، با اهانت به علامه و نسبت دادن تحریف قرآن به او، از نفی نزول آیه ولایت در شأن علی سخن گفت:

«ابن مطهر قرآن را به گونه‌ای تحریف کرده که هیچ کس مانند او تحریف نکرده است؛ مانند سخن او که گفته است: آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ در شأن علی هنگامی که در حال نماز انگشتی خود را صدقه داد نازل شده است.

این سخن از بزرگ‌ترین دعوای باطله است، بلکه اهل علم به نقل این مطلب که این آیه در شأن علی نازل نشده اجماع کرده‌اند و نیز اجماع کرده‌اند که علی در حال نماز هرگز انگشتی خود را صدقه نداده است و اهل علم به نقل این حدیث که صفت نقل شده برای علی از دروغ‌های جعل شده است اجماع کرده‌اند»^۵.

۱ - علامه حلّی، نهج الحق و كشف الصدق، تحقیق

حسنی ارموی، قم، منشورات الهجرة، ص ۱۷۲.

۲ - همو، كشف المراد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق، ص ۳۶۸.

۳ - ابن تیمیه، مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۳۱.

۴ - همان، ص ۳۶.

۵ - همو، منهاج السنه، ج ۲، ص ۹۰.

ابن تیمیه در یک ترفند عامیانه، منابع فراوانی را که علامه حلّی، نزول آیه را از آن منابع در شأن امیر مؤمنان نقل کرده انکار می‌کند و تنها از تفسیر ثعلبی نام می‌برد و آن را ضعیف و مخدوش معرفی می‌کند. او می‌گوید:

«اما روایتهایی که ابن مطهر (در سبب نزول آیه ولایت) از تفسیر ثعلبی نقل کرده است، محدثان اجماع کرده‌اند به اینکه ثعلبی دسته‌ای از احادیث ساختگی را در تفسیر خود روایت کرده است و به همین دلیل از آنجا که بغوی عالم به حدیث است، روایتهای جعلی را در تفسیر خود نقل نکرده و تفسیرهای اهل بدعت را که ثعلبی ذکر کرده نیز یاد نکرده است»^۱.

و نیز در مورد بغوی گفته است:

«او عالم به حدیث است و این‌گونه روایتهای جعلی را نقل نمی‌کند»^۲.

ابن تیمیه بجز بغوی، طبری و تفسیر او را نیز ستوده و مدعی شده است که چون طبری در صدگردآوری روایتهای صحیح و با سندهای ثابت بوده، روایتهای جعلی همچون نزول آیه ولایت در شأن علی علیه السلام و... را در تفسیر خود نقل نکرده است^۳.

او از درستی تفسیر طبری در جای دیگر هم سخن گفته است. هنگامی که از ابن تیمیه درباره تفسیر صحیح‌تر پرسیده شد (که کدام یک از تفسیرها به کتاب و سنت نزدیک‌تر است) در جواب گفت:

«أما التفسير التي في أیدی الناس فأصحها

تفسیر محمد بن جریر الطبری، فأنه یذکر مقالات السلف بالأسانید الثابتة و لیس فیہ بدعة و لا ینقل عن المتهمین، کمقاتل و الکلبی»^۴.

اما تفسیرهایی که در دست مردم هستند، پس صحیح‌ترین آنها تفسیر محمد بن جریر طبری است. او گفته‌های سلف را با ذکر سندهای ثابت یاد کرده و بدعتی در آن کتاب نیست و از اشخاص متهم به دروغ‌گویی، مانند مقاتل و کلبی روایتی در آن تفسیر نقل نکرده است.

نقدی بر اظهارات ابن تیمیه

با نگاهی اجمالی به اظهارات علامه حلّی و گفته‌های ابن تیمیه به نظر می‌رسد که تناقضاتی در گفته‌های ابن تیمیه وجود داشته باشد.

وی با اینکه در روایت سبب نزول آیه ولایت، طبری و بغوی را ستوده و تنها ثعلبی را نقل‌کننده روایتهای جعلی یاد کرده است، اما در نقل حدیث انذار، همین دو راوی مورد تأیید خود را نیز به نقل روایتهای جعلی متهم کرده است. او می‌گوید:

«حدیث انذار در پاره‌ای از کتابهای تفسیر آمده که در آنها روایتهای صحیح نقل نشده، مانند تفسیر ثعلبی و واحدی و بغوی و بلکه تفسیر ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم، مجرد روایت هر یک از این تفسیرها، دلیل بر

۱ - همان. ۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همو، مقدمة فی اصول التفسیر، ص ۵۱.

درستی آنها نیست»^۱.

بدین سان روشن می‌شود که ابن تیمیه با نکوهش طبری و بغوی در جایی و ستایش از آن دو در جای دیگر، به تناقض آشکاری گرفتار آمده است.

تناقض دیگر در سخنان ابن تیمیه این است که او بغوی و ابن جریر را ستود و در حق آنان گفت: ابن جریر و بغوی این‌گونه روایتهای ضعیف را در کتابهای خود نقل نمی‌کنند، در حالی که ابن جریر در تفسیر خود، با سندهای ثابت (به گفته ابن تیمیه) حدیث صدقه دادن علی‌علیه در حال نماز و نزول آیه ولایت در شأن آن گرامی را با پنج طریق^۲ و بغوی نیز در کتاب خود این حدیث را به چندین طریق^۳ نقل کرده‌اند.

نگاهی به اجماع مورد ادعای علامه حلی و ابن تیمیه

چنان که یاد شد، هر یک از دو طرف دعوی (علامه حلی و ابن تیمیه) برای اثبات مدعای خود، ادعای اجماع کرده‌اند. اکنون باید دید که آیا اجماعی در کار بوده یا خیر و اگر اجماعی بوده، کدام یک از آنها در ادعای خود صادق‌اند؟ پیش از نگرش به آرای مفسران و محدثان، مناسب است راویان صحابی این سبب نزول را یاد کنیم.

در میان راویان سبب نزول این آیه، چهره‌هایی همچون: ابن عباس، ابوذر غفاری،

عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابو رافع، انس بن مالک، سلمة بن کهیل، عبدالله بن سلام، مقداد بن اسود کندی، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبدالله، خلیل بن مرّه و خود امیر مؤمنان^{علیه السلام} دیده می‌شوند.

محدثان اسلامی نیز هر یک سبب نزول آیه و صدقه دادن علی^{علیه السلام} را در منابع روایی و تفسیری خود از صحابه گرامی پیامبر نقل کرده‌اند.

چنان که یاد شد، طبری نزول این آیه را در شأن علی با پنج طریق و بغوی یکی دیگر از مفسران مورد اعتماد ابن تیمیه نیز این حدیث را به چندین طریق نقل کرده‌اند.

بجز این دو نفر، از دیگر محدثانی که این حدیث را نقل کرده‌اند می‌توان از واحدی^۴ در اسباب النزول و جار الله زمخشری^۵ در تفسیر کشاف و امام فخرالدین رازی^۶ در تفسیر کبیر و ثعلبی^۷ در تفسیرش و مسلم در صحیح و بخاری در صحیح و امام احمد بن حنبل در فضائل^۸ و ابن

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۰.

۲- محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۸۶.

۳- بغوی، معالم التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲.

۴- واحدی، اسباب النزول، ص ۱۱۴.

۵- جارالله زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۶- فخرالدین رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۷- ثعلبی، تفسیر کبیر (مخطوط)، ذیل آیه.

۸- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۸.

اثیر^۱ در جامع الاصول و خطیب و ابن مردویه و ابوالسعود^۲ و نسفی^۳ و بیضاوی^۴ و سیوطی^۵ و شوکانی^۶ و آلوسی^۷ نام برد.

شوکانی بعد از ذکر جریان صدقه دادن علی^{علیه السلام} در حال نماز، در سبب نزول آیه گوید:

«خطیب در المتفق و المقترق این حدیث را از ابن عباس نقل کرده و نزول آیه را در شأن علی^{علیه السلام} درست می‌داند و عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن جریر و ابوالشیخ و ابن مردویه، روایت را از ابن عباس نقل کرده‌اند و او گفته: آیه در شأن علی^{علیه السلام} نازل شد»^۸.

ابوالشیخ و ابن مردویه از علی بن ابی طالب^{علیه السلام} مانند این را نقل کرده‌اند^۹.

آلوسی گفته است:

«بیشتر محدثان بر این‌اند که این آیه در شأن علی^{علیه السلام} نازل شده است»^{۱۰}.

آن‌گاه داستان سبب نزول آیه را به تفصیل یاد کرده است. و نیز آلوسی در تفسیر خود نقل کرده است:

«چون آیه ولایت در شأن علی^{علیه السلام} نازل شد حسان بن ثابت که در آن هنگام در مسجد حضور داشت، اشعاری را در این زمینه انشاد کرد:

أبا حسن تفدیک نفسی و مهجتی
و کل بطیء فی الهدی و مسارع
فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً

زکاة، فدتک النفس یا خیر راکع
فأنزل فیک الله خیراً و آیه
و بینها فی محکمات الشرایع»^{۱۱}

احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و ابن اثیر

در جامع الاصول و جمع پرشمار دیگری از محدثان نیز این روایت و نزول آیه در شأن علی^{علیه السلام} را تأیید کرده‌اند^{۱۲}.

حسکانی دانشمند بزرگ اهل سنت در کتاب شواهد التنزیل بیست و هشت روایت در این زمینه یاد کرده و در میان راویان او، شش نفر از بزرگان صحابه همچون علی^{علیه السلام}، عمار، ابوذر، مقداد، جابر و ابن عباس به چشم می‌خورند^{۱۳}.

واحدی در اسباب النزول به دو طریق^{۱۴} و ابن کثیر در تفسیر خود با شش طریق^{۱۵} و سیوطی در تفسیر الدر المنثور فی تفسیر القرآن بالمأثور با

۱- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸.

۲- ابوالسعود، تفسیر، ج ۲، ص ۵۲.

۳- نسفی، تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۴- بیضاوی، تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵- جلال الدین سیوطی، لباب النقول، ص ۹۳.

۶- شوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۳.

۷- آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۸- شوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۳.

۹- همان.

۱۰- آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۱۱- همان.

۱۲- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۸، ح

۱۱۵۸؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸، ح

۶۵۰۳.

۱۳- حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹.

۱۴- واحدی، اسباب النزول، بیروت، دارالکتب العلمیه،

ص ۱۳۳.

۱۵- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه.

حدود بیست طریق^۱ و همچنین در لباب النقول آن را درباره علی و به مناسبت داستان اعطای خاتم نقل کرده‌اند.

فخر رازی می‌نویسد:

«روایت شده که هنگام نزول این آیه عبدالله بن سلام گفت: ای پیامبر خدا! من علی را دیدم که انگشتری خود را به نیازمندی صدقه داد در حالی که رکوع کرده بود. پس ما او را به ولایت خویش برمی‌گزینیم»^۲.
علامه امینی نیز ۶۶ نفر از محدثان اهل سنت را که از نزول آیه در شأن علی علیه السلام سخن گفته‌اند، با مدرک و نام کتابهای آنان یاد کرده است.^۳

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد:
«ائمه تفسیر روایی (تفسیر مأثور) مانند احمد، نسائی، طبری، طبرانی، عبد بن حمید و دیگر حافظان و امامان حدیث، بدون هیچ گونه رد بر نقل آنان، اتفاق کرده‌اند و متکلمان نیز صدور این روایت را پذیرفته‌اند و فقیهان آن را در مسئله انجام عمل زیاد در باب نماز و در این مسئله که «آیا صدقه تطوع، زکات نامیده می‌شود یا خیر؟» نقل کرده‌اند»^۴.
مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی نیز نزول آیه ولایت را در شأن امیر مؤمنان علیه السلام، از ۳۱ منبع و مصدر نقل کرده است.^۵

علامه سید شرف الدین عاملی می‌نویسد:
«نزول آیه (ولایت) درباره علی علیه السلام از جمله چیزهایی است که مفسران بر آن اجماع کرده‌اند و این اجماع را جمعی از بزرگان اهل سنت چون امام قوشنجی در بحث امامت از شرح تجرید نقل کرده‌اند»^۶.

سید مرتضی می‌نویسد:

«اهل نقل اتفاق کرده‌اند بر اینکه زکات‌دهنده در رکوع نماز، علی علیه السلام است»^۷.

آیه مباحله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۸.

پس هر کس در این امر (عیسی) با تو به بحث و مجادله برخیزد، با وجود اینکه آگاهی به این مسئله (از سوی خدا) بر تو رسیده است (راه بحث و مناظره را فروگذار و به مباحله برخیز). پس بگو: بیایید ما فرزندان خود را و شما

۱ - سیوطی، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۱۰۶-۱۰۴.

۲ - فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۶.

۳ - علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۵۶.

۴ - علامه طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۲۵.

۵ - قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، با تعلیقات مرحوم آیه الله مرعشی نجفی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ج ۲، ص ۴۰۸-۳۹۲.

۶ - شرف الدین، المراجعات، تحقیق الشیخ حسین الراضی، تهران، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۱۶ق، ص ۱۵۷.

۷ - سید مرتضی، الفصول المختاره، المؤتمر العالمی لآلئفة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۰.

۸ - آل عمران / ۶۱.

فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خودتان را فراخوانیم، آن‌گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

نگرش به این آیه از زاویه‌های گوناگون لازم است و ما این نگرش را از بحث یاران پیامبر در جریان مباحله آغاز می‌کنیم:

یاران پیامبر در جریان مباحله

مفسران شیعه به اتفاق نظر و مفسران عامه همچون بیضاوی، نیشابوری، بروسوی، حقی، سیوطی، فخر رازی و ابن کثیر در کتابهای خود اعتراف کرده‌اند که چهار نفر (حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) اصحاب مباحله و همراهان پیامبر بودند.^۱

دلالت جریان مباحله بر فضیلت عترت

علامه حلی همراهی اصحاب کساء در مباحله با پیامبر و نزول آیه را در شأن آنان از فضیلت‌های اهل بیت یاد کرده و گفته است:

«مفسران اجماع کرده‌اند که «ابنائنا» اشاره به «حسن و حسین علیهم‌السلام» و «انفسنا» اشاره به علی علیه‌السلام است. پس خداوند علی را نفس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داد و مراد برابری میان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام است و شخص مساوی با فرد اکمل که خود شایسته باشد، اکمل و شایسته است.

و این آیه بر جایگاه والای مولای ما امیر مؤمنان علیه‌السلام دلالت می‌کند؛ زیرا خداوند برای

علی به برابری با نفس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم کرد و او را برای یاری دادن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای دعا (مباحله) تعیین کرده است. کدامین فضیلت بالاتر از اینکه خداوند به پیامبر خود دستور دهد که در امر دعا (مباحله) از او یاری بجوید و به او متوسل شود؟ و این مرتبه برای چه کسی به دست می‌آید؟^۲

ابن تیمیه همراهی امیر مؤمنان و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را با پیامبر خدا در مباحله، دلیل بر فضیلت این انوار پاک نمی‌داند. او می‌گوید:

«و اما حدیث المباحله فلم أر فيه فضیلة لهم، و ما دعاهم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لفضیلة لهم و لکن دعاهم لأنهم أقاربه و الرجل فی المباحله يأخذ أقاربه و لو كان قد دعا أبابکر و عمر لكانت اجابة دعائه أولى و أسرع»^۳.

اما در داستان مباحله هیچ فضیلتی برای اهل بیت نمی‌بینم و پیامبر که آنان را برای شرکت در مباحله دعوت کرد، به خاطر فضیلت آنان نبود، بلکه دعوت از آنان به این دلیل بود که (معمولاً) انسان در مباحله، نزدیکان خود را شرکت می‌دهد و اگر پیامبر در این مباحله، ابوبکر و عمر را دعوت می‌کرد، اجابت دعای او سزاوارتر و سریع‌تر بود.

ابن تیمیه در این سخنان کاملاً از یاد برده که

۱ - عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، تفسیر بیضاوی،

مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲ - علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۷.

۳ - ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۱۸ و ج ۴، ص ۳۵.

دعوت اهل بیت در مباحله از سوی خدا بود، نه از سوی پیامبر خدا. در عین این غفلت، تلاش می‌کند که برای پیامبر خدا در این امر خط مشی تعیین کند و آن گرامی را از اینکه ابوبکر و عمر را در این مباحله به جای نزدیکان خود دعوت نکرده، به گونه تلویحی سرزنش کند. او در جای دیگر می‌گوید:

«ابن مطهر کوشیده است تا از دعوت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام توسط پیامبر در جریان مباحله، بر فضیلت آنان بر صحابه استفاده کند، ولی این جریان، هرگز بر فضیلت دلالت نمی‌کند و من بارها گفتم که رافضیها همچون زمان جاهلیت تلاش می‌کنند تا فضیلت اهل بیت را بر صحابه اثبات کنند»^۱.

آنچه از شواهد برمی‌آید، نشان‌دهنده این است که مخالفت ابن تیمیه با علامه حلّی به این دلیل بود که علامه در اثبات فضائل اهل بیت تلاش می‌کرد؛ چنان که ابن حجر، از این حقیقت پرده برداشته و گفته است:

«تقیص ابن مطهر از سوی ابن تیمیه، به دلیل تنقیص علی علیه‌السلام بود»^۲.

ابن تیمیه خود نیز چندان در صدد نبود تا اندیشه دشمنی با اهل بیت را کتمان کند. او در کتاب منهاج السنّه گفته است:

«انّ فكرة تقديم آل الرسول صلی الله علیه و آله هی من أثر الجاهلیة فی تقديم أهل بیت الرّؤسا»^۳.

اندیشه مقدم داشتن آل رسول از اندیشه جاهلیت است که اهل بیت سران خود را بر دیگران مقدم می‌کردند.

او در جای دیگر از همان کتاب خاستگاه این اندیشه را تفکر یهود یاد کرده است:

«قالت الشیعة: لا تصلح الامامة إلا فی ولد علی و قالت اليهود لا تصلح الملك إلا فی آل داود»^۴.

شیعه می‌گوید: امامت جز برای فرزندان علی علیه‌السلام شایسته نیست و یهود می‌گوید: حکومت جز برای آل داود، برای کس دیگر سزاوار نیست.

اینکه آیا مأموریت پیامبر خدا از سوی پروردگار برای همراهی اهل بیت خود در مباحله، دلیل بر فضیلت آنان شمرده می‌شود یا خیر، نکته‌ای است که اکنون به ارزیابی آن می‌نشینیم.

نخست به دیدگاه بعضی از صاحب‌نظران اهل سنّت در این باره می‌پردازیم و آن‌گاه پاره‌ای از گفتار صاحب‌نظران امامیه را یاد خواهیم کرد.

اکثریت قریب به اتفاق محدّثان و مفسّران اهل سنت که پیشتر از آنها نام بردیم، بر این باورند که آیه مباحله دلیلی مهم بر فضیلت اهل بیت می‌باشد.

ابن حجر در الصواعق المحرّقة، به نقل از دار قطنی آورده است: امیر مؤمنان در روز شورا فرمود:

«شمارا به خدا سوگند، بین شما کسی

۱ - همان، ج ۴، ص ۳۴.

۲ - ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳ - ابن تیمیه، منهاج السنّه، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴ - همان، ج ۱، ص ۶.

نزدیک‌تر از من به پیامبر ﷺ هست که او را به منزله خود و فرزندان او را پسران خود و همسر او را نزدیک‌ترین زن خاندانش به خویش خوانده باشد؟
گفتند: هیچ کس به پیامبر نزدیک‌تر از تو نیست.^۱

زمخشری می‌نویسد:

«قوی‌ترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء آیه مباحله است»^۲.

علامه سید محمود آلوسی در تفسیر روح المعانی می‌نویسد:

«هیچ مؤمنی در دلالت آیه بر فضیلت خاندان پیامبر ﷺ تردید نمی‌کند و پندار ناصبها که این آیه بر فضیلت اهل بیت دلالت ندارد، هذیان و نشانه‌ای از تماس با شیطان است»^۳.
مسلم در صحیح^۴ و ابن حجر در الصواعق المحرقة^۵ نیز این گزینش را از سوی خداوند، بزرگ‌ترین دلیل بر فضیلت این پنج نفر (اصحاب کساء) یاد کرده‌اند.

شافعی در کتاب مطالب السؤل ضمن بحثی گسترده درباره «حادثه غدیر خم» برای شایستگی علیؑ از آیات و روایات زیادی از جمله آیه مباحله سود جسته و اختصاص مصداق آیه به پنج نفر را مهم‌ترین دلیل بر فضیلت علی و اهل بیت خوانده است.^۶

وی به حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» اشاره کرده، می‌گوید:

«باید دانسته شود که حدیث «من كنت مولاه» از اسرار فرموده خداوند در آیه «... و انفسنا و

انفسکم...» است و چنان که قبلاً بیان شد، مراد، ولایت نفس علی بر مؤمنان است و چون خداوند هنگامی که «نفس» پیامبر را با «نفس» علیؑ قرین ساخت و هر دو را با ضمیری که به پیامبر خدا ﷺ اضافه می‌شود جمع کرد، پیامبر خدا در آن حدیث، آنچه را برای نفس او در ولایت بر مؤمنان ثابت بود برای نفس علیؑ ثابت کرد. پس علیؑ سزاوارتر به مؤمنان و سید مؤمنان است و فضیلتها به هر معنایی که ممکن است برای پیامبر خدا به عنوان مولای مؤمنان ثابت شود، به همان معنی برای علیؑ ثابت می‌شود و آن فضیلتها، مرتبه‌ای بی‌مانند و درجه عالی و جایگاهی رفیع است که خداوند آنها را به تنهایی به او اختصاص داد نه غیر او. بدین سان این روز، روز عید او و روز شادی دوستان او گردید»^۷.

ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء روایتی با سلسله سند معتبر نقل کرده است:

۱- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴، به نقل از: پاورقی بحار الانوار، ج ۳۵ و کتاب المباحله سبیتی، ص ۹۲.

۲- جارالله زمخشری، الکشاف، ج ۷، ص ۳۷۰.

۳- سید محمود آلوسی، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۹۰.

۴- مسلم، صحیح، ج ۲، باب فضائل علیؑ، ص ۱۸۰.

۵- ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۹۲.

۶- کمال الدین بن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۱۶.

۷- همان.

«أَنْ عَلِيًّا دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: «إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَأْسِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَرْحَبًا بِسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ»^۱.

علی‌علیه‌السلام بر رسول خدا داخل شد و آن حضرت فرمود: آفرین بر سید مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران.

سپس می‌افزاید:

«فسيادة المسلمين وإمامة المتقين، لما كانت من صفات نفسه ﷺ و قد عبّر الله تعالى عن نفس عليّ ﷺ بنفسه و صفته بما هو من صفاته»^۲.

سیادت مسلمانان و پیشوایی پرهیزگاران چون که از صفات نفس پیامبر خدا ﷺ بود و خداوند از نفس علی‌علیه‌السلام به نفس پیامبر تعبیر کرد، علی را به همه آنچه که از صفات پیامبر ﷺ بود ستود.

فخرالدین رازی در تفسیر خود این آیه را مخصوص اصحاب کساء می‌داند و آن را دلیل دو مطلب یاد می‌کند:

۱. این آیه مهم‌ترین دلیل بر فضیلت اهل بیت

پیامبر است.

۲. حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا

هستند^۳.

او نسبت به مطلب دوم بجز آیه مباحله، به آیه دیگر نیز استناد می‌کند.

«از دیگر آیاتی که این آیه را (مبنی بر اینکه

حسن و حسین فرزندان پیامبر خداوند) تأکید

می‌کند، آیه ۸۴ و ۸۵ سوره انعام است که

می‌فرماید: و از فرزندان ابراهیم، داود و

سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی است. و

پر واضح است که عیسی به واسطه مادرش به

ابراهیم نسبت داده می‌شود، نه به واسطه

پدر، پس ثابت می‌شود که فرزند دختر گاهی

فرزند خود انسان نامیده می‌شود»^۴.

اندیشه‌وران شیعه، با الهام از مکتب اهل

بیت ﷺ جریان مباحله و نزول این آیه شریفه را

در شأن «عترت» از فضایل و امتیازات ویژه اهل

بیت می‌دانند. در احتجاج علی‌علیه‌السلام با ابوبکر آمده

است که آن حضرت فرمود:

«سوگند به خدا ای ابوبکر! پیامبر، من و اهل

من و فرزندانم را برای مباحله همراه برد یا تو

و اهل و فرزندان تو را؟

گفت: شما و اهل و فرزندان شما را»^۵.

امام علی بن موسی الرضا ﷺ نیز در مجلس

مأمون، برای اثبات فضیلت عترت بر سایر امت

به این آیه استدلال فرموده است. از امام ﷺ

سؤال شد که آیا خداوند «اصطفا» را در کتابش

تفسیر کرده و توضیح داده است؟

امام در پاسخ فرمود:

«آری، به طور صریح و روشن در دوازده مورد

تفسیر کرده است».

آن‌گاه امام مواردی را یاد می‌کند و چنین ادامه

می‌دهد:

«اما مورد سوم: هنگامی که خداوند پاکان را از

۱- ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۱.

۲- همان.

۳- فخرالدین رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۱.

۴- همان.

۵- طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۸.

میان خلقش برگزیده و پیامبرش را امر کرده که همراه با آن برگزیدگان برای مباحثه با اهل نجران اظهار آمادگی کند و فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...»^۱. عالمان حاضر در آن مجلس می‌گویند: مراد از «انفس» در آیه خود پیامبر است و نه شخص دیگری.

امام می‌فرماید: مقصود علی بن ابی طالب است به دلیل سخن پیامبر که در جریان «بنو ولیعه» فرمود: به سوی ایشان مردی را خواهم فرستاد مانند خودم و در آنجا مقصود علی بن ابی طالب بود. بنابراین در آیه مراد از نفس پیامبر، علی علیه السلام و مقصود از «ابنائنا» در آیه حسنین و مقصود از «نساننا» فاطمه علیها السلام است؛ زیرا خصوصیات در آیه منطبق بر آنان است و این فضیلتی است که هرگز برای بشریت بعد از آنان نیامده و شرف بزرگی است که کسی در آن بر ایشان پیشی نگرفته است؛ چه اینکه علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده است.^۱

شیخ مفید نیز روایتی را از علی بن موسی علیه السلام در باب مباحثه به عنوان فضیلتی بزرگ برای علی علیه السلام نقل می‌کند.^۲

آیه تطهیر

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳.

همانا خداوند اراده فرمود که پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را به نهایت پاکی، پاک سازد.

از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان آیه تطهیر - که بر پاکی و طهارت اهل بیت از سوی خدا دلالت دارد - در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را شامل می‌شود، نه غیر آنان را. در میان صاحب نظران اهل سنت، از کسانی که مقصود آیه را در همین پنج نفر می‌دانند می‌توان از افراد زیر نام برد:

۱. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ تا ۱۹۲ با ذکر سلسله سند.
۲. جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸ به طریقه‌های مختلف.
۳. الطحاوی در مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۸ تا ۳۳۲.
۴. حافظ ابن حجر هیشمی در کتاب مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱ تا ۱۴۶.
۵. احمد بن حنبل، در کتاب المسند، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۴، ص ۱۰۷.
۶. ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة، ص ۸۵.
۷. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ج ۲۲، ص ۵ تا ۷.

۱ - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۱؛ سید شریف رضی، حقائق التأویل، مؤسسه بعثت، ص ۲۳۰.

۲ - بنگرید به: شیخ مفید، الفصول المختاره، قم، انتشارات کنگره شیخ مفید، ص ۴۸؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷.

۳ - احزاب / ۳۳.

۸. نسائی در کتاب خصائص، ج ۴.

۹. حاکم نیشابوری در المستدرک علی

الصحيحين، ج ۲، ص ۴۱۶.

محدثان یاد شده روایتهای زیادی را در این زمینه نقل کرده‌اند که به روایتی از ام سلمه بسنده می‌کنیم.

ام سلمه گوید:

«هنگامی که این آیه نازل شد و این بشارت کبری را به اصحاب کساء داد گفتیم: ای پیامبر خدا! آیا می‌توانم من هم از اهل بیت باشم؟ پیامبر خدا فرمود: تو بر خیر هستی، اینان اهل بیت من‌اند و تو از همسران من هستی»^۱.

در روایتی که نویسنده مشکل الآثار از ام سلمه نقل کرده، جمله زیر را از زبان او افزوده است:

«قالت أم سلمة فوددت أنه ﷺ قال: نعم. فكان أحب إلي مما تطلع الشمس و تغرب»^۲.
ام سلمه گوید: دوست داشتم که پیامبر خدا در جواب می‌گفت: بلی، می‌توانی وارد این جمع شوی. اگر آری می‌گفت، از تمام آنچه آفتاب بر آن بتابد و غروب کند برای من بهتر بود.

دلالت آیه تطهیر بر فضیلت اهل بیت

علامه حلی می‌گوید:

«جمهور مفسران به اجماع از محدثان چون احمد بن حنبل و دیگران گفته‌اند: این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و

حسین عليهم السلام نازل شده است. ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی از ابو حمراء روایت کرده که گفت: من مدت نُه یا ده ماه، خدمتگزار رسول خدا صلى الله عليه وآله بودم. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در هر سپیده‌دم از خانه‌اش بیرون نمی‌رفت مگر اینکه شانه در [خانه] علی را می‌گرفت و می‌فرمود: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما.

علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام می‌گفتند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای فرستاده خدا.

آن‌گاه پیامبر خدا می‌فرمود: نماز، خداوند شما را رحمت کند. «همانا خداوند خواسته است تا شما اهل بیت را از رجس (پلیدی) دور کند و شما را به نهایت پاکی پاک گرداند.

و دروغ گفتن از پلیدی است و هیچ خلافی (بین مسلمانان) نیست که علی عليه السلام خلافت را برای خود ادعا می‌کرد، پس علی در ادعای خود صادق است»^۳.

از این بیان، دو نکته مهم به دست می‌آید؛ نخست اینکه این آیه همچون آیه مباهله، تنها شامل اصحاب «کساء» می‌شود و هیچ یک از همسران و دیگر نزدیکان آن حضرت را دربر نمی‌گیرد. نکته دیگر اینکه آیه دلیل عمده بر فضیلت اهل بیت و امامت علی عليه السلام است.

۱ - ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۵؛ فرائد السمطين؛ كفاية الطالب، ص ۳۲۳ و سایر منابع یاد شده در متن.

۲ - طحاوی، مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۲۶.

۳ - علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، ص ۱۷۳.

ابن تیمیه در نوشته‌های قدیمی خود، تنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را مصداق آیه تطهیر می‌داند:

«و قوله تعالى ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱ صحیح آنّ النبى صلی الله علیه و آله قد خصّ به علیاً و فاطمة و الحسن و الحسين. فلما بین سبحانه أنه يريد أن يذهب الرجس عن أهل بيت نبیه و يطهرهم تطهيراً دعا النبى صلی الله علیه و آله لأقرب أهل بيته و أعظمهم اختصاصاً به و هم: علی و فاطمة و سيّدى شباب أهل الجنة فجمع الله لهم بين أن قضى لهم بالتطهير و بين أن قضى لهم بكمال دعاء النبى»^۲.

«سخن خدای متعال که فرمود: همانا خداوند خواسته است رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه نماید، صحیح است که پیامبر خدا به این آیه علی و فاطمه و حسن و حسین را اختصاص داد. هنگامی که خداوند سبحان اراده فرمود که پلیدی را از اهل بیت پیامبر خود بردارد، و آنان را به عالی‌ترین مرتبه پاکیزگی پاک نماید، رسول خدا نزدیک‌ترین اهل بیت خود را به خویشتن و عظیم‌ترین افراد مخصوص به خود را فرا خواند و آنان علی و فاطمه و دو سرور جوانان اهل بهشت (امام حسن و امام حسین) بودند. پس خداوند برای آنان دو امر را جمع کرد. حکم کرد برای آنان به پاکیزگی و حکم کرد برای آنان به کمال دعای پیامبر.

ابن تیمیه این مطلب را در کتاب خود به نام حقوق آل البیت که پیش از کتاب منهاج السنّه

نگارش یافته بود عنوان کرده است؛ اما در کتاب منهاج السنّه گر چه اختصاص آیه به اصحاب «کساء» را انکار نکرده، ولی این آیه را دلیل بر فضیلت عترت نیز ندانسته است.

ابن تیمیه در منهاج السنّه می‌نویسد: «این سخن خدای متعال (آیه تطهیر) مجرد اراده خداوند برای اهل بیت به تطهیر و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان به تطهیر است. این آیه به این معنی نیست که حقیقتاً خداوند آنان (اهل بیت) را تطهیر کرده است، بلکه این دستوری است که آنان (اهل بیت) به آن مأمور شده‌اند. از بعضی دلایلی که نشانه این است که اهل بیت خود مأمور به تطهیر شده‌اند، نه اینکه خداوند از وقوع تطهیر برای آنان خبر داده است، روایتی است که در صحیح آمده و آن اینکه پیامبر خدا برای علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام چادری را استوار کرد. سپس عرض کرد: بارخدا یا! اینان اهل من هستند. پس پلیدی را از آنان دور کن و به نهایت درجه پاکیزگی پاکشان گردان. این حدیث را مسلم در صحیح خود از عایشه و صاحبان سنن از امّ سلمه روایت کرده‌اند»^۳.

نگرش در اظهارات ابن تیمیه می‌نمایاند که او این آیه را دلیل بر فضیلت اهل بیت نمی‌داند و مدعی است که خدا از یک واقعیت (طهارت اهل

۱- احزاب / ۳۳.

۲- ابن تیمیه، حقوق آل البیت، ص ۱۲.

۳- منهاج السنّه، ص ۱۱۷.

بیت) خبر نداده، بلکه آنان را به رعایت طهارت دستور داده است. مناسب است نگاهی گذرا به مفاد آیه و دیدگاههای صاحبزنان اسلامی در این زمینه بیفکنیم و ببینیم که آیا واقعاً این آیه کریمه بر فضیلت اهل بیت دلالت دارد یا خیر؟ جدای از سبب نزول آیه که همه قرآن‌پژوهان و آگاهان به اسباب نزول و مفسران شیعه و سنی و همه محدثان و صاحبان صحاح و سنن، به تواتر معنوی نقل کرده و آن را مختص علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌دانند، متن آیه بی‌هیچ ابهامی نشان می‌دهد که آیه در شأن عترت و بیانگر اراده الهی به پاکی و پاکیزگی آنان است.

سخن ابن تیمیه مبنی بر اینکه خداوند در این آیه، از وقوع طهارت اهل بیت خبر نداده، بلکه به اهل بیت دستور داده است که خود را تطهیر کنند، سخنی غیر عالمانه و برخاسته از بی‌توجهی به معنای آیه و در عین حال متناقض با سخنان پیشین وی در کتاب حقوق آل‌البیت است. او در حقوق آل‌البیت نوشته است که خدا، دو امتیاز را برای آنان جمع کرد، ولی در منهاج‌السنه، آن سخنان را فراموش کرده است. البته تناقض در گفته‌های ابن تیمیه، منحصر به این مورد نیست. نمونه‌هایی فراوان از تناقض‌گویی‌های او در این نوشتار یاد شد.

نگرش عالمانه به آیه نشان می‌دهد که آیه در پی صدور چنین مأموریتی به اهل بیت نیست، بلکه آیه کریمه از اراده خداوند به تطهیر اهل بیت

سخن می‌گوید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

خداوند اراده کرده است که پلیدی را از اهل بیت بردارد و آنان را پاک و پاکیزه گرداند. بنا بر آنچه یاد شد، اگر این تیمیه تلاش می‌کرد که اختصاص آیه به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را انکار کند و کسانی دیگر را در این فضیلت با آنان شریک سازد، برای او آسان‌تر بود تا اینکه اثبات فضیلت اهل بیت توسط این آیه را نفی کند.

داوری اهل سنت در مورد دو اندیشه

آنچه یاد شد، بررسی موردی آیات یاد شده از مجموع آیات مورد اختلاف بین ابن تیمیه و علامه حلّی بود. اکنون خواهیم دید که علما و صاحبزنان اهل سنت و جماعت پس از انتشار اظهارات ابن تیمیه در کتاب منهاج‌السنه، چگونه اظهار نظر نموده و کدامین دیدگاه را مخدوش تلقی کرده‌اند. از این رو نخست نظر رجال‌شناسان اهل سنت در مورد علامه حلّی را یاد می‌کنیم، آن‌گاه دیدگاههای اهل سنت را در مورد عقاید ابن تیمیه بر رد عقاید علامه حلّی مرور کرده و در پایان چگونگی تبلور یافتن شخصیت ابن تیمیه در آئینه صاحبزنان اهل سنت را پس از تعرضات او به علامه حلّی به بررسی می‌نشینیم.

۱- احزاب / ۳۳.

دیدگاه ر جال‌شناسان اهل سنت

در مورد علامه حلّی

بررسی آثار و نوشته‌های شرح حال‌نگاران، ر جال‌شناسان و اندیشه‌وران شیعه و سنی، چنین می‌نمایند که بیشتر صاحب‌نظران به ساحت علامه به دیده تکریم نگریسته و هر یک از علما، از وی با عناوین و القاب در خور شأن نام برده و در تمامی عرصه‌های علمی و فکری و اخلاق و تدین و وثاقت، او را ستوده‌اند.

نمونه‌هایی از اظهارات صاحب‌نظران را در این باره یاد می‌کنیم:

صفدی از صاحب‌نظران اهل سنت و از معاصران علامه گوید:

«او (علامه حلّی) امام، علامه، صاحب فنون و دارای تصنیفات بسیاری است و در زمان زندگی خود، مشهور گردید. در علم کلام و معقولات امام (پیشوا) بود. در حالی که بر اسب خود سوار بود، می‌نوشت. کرداری نیکو و اخلاقی پسندیده داشت و همواره به ذکر خدا مشغول بود»^۱.

محمد حسین ذهبی گوید:

«شیخ حلّی، علامه «متقن» و صاحب تصنیفهای بسیاری است»^۲.

ابن حجر گوید:

«او (علامه حلّی) عالم و پیشوای شیعه و مصنف آنان بود. او در پاکی و پاکیزگی نمونه بود. تصنیفها و آثار او در زمان زندگی او شهرت یافت. او ذکر خداوند را زیاد می‌گفت و هم اخلاق نیکو داشت»^۳.

ابن داود صاحب رجال که از معاصران علامه بود، در ستایش او می‌گوید:

«او (علامه) شیخ الطائفه، علامه زمان خود، صاحب تحقیق و تدقیق و دارای تصنیفهای پرشماری بوده و در مدت زمان طولانی، پیشوایی مذهب امامیه را در مسائل معقول و غیر معقول به عهده داشت»^۴.

شماری دیگر از صاحب‌نظران وی را این گونه ستوده‌اند:

«او نزد امامیه، شیخ الطائفه و علامه مطلق (بدون تردید و دغدغه) بود، در حالی که این لقب (علامه) در زمان او به دیگری اطلاق نمی‌شد و آیه‌الله نیز به او گفته می‌شد، در حالی که در آن روز این لقب برای هیچ کس دیگر به کار نمی‌رفت»^۵.

امیر سید مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال گوید:

«با خود اندیشیده‌ام که در وصف علامه ابن مطهر حلّی سخن نگویم؛ زیرا کتاب من گنجایش ذکر علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد. همانا هر چه مردم از نیکویی و فضیلت او را می‌ستایند او از همه

۱- ابن خلکان، الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۷۹.

۲- ذیول العبر، ج ۴، ص ۷۷.

۳- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۷.

۴- ابن داود، رجال ابن داود، ج ۸، ص ۴۶۶.

۵- صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیات و عقائده، ص ۲۰۳.

آنها برتر است»^۱.

راوی شناس، شخصیت علامه حلّی را بارها ستوده است، بلکه تعصّب مذهبی آن دو و جانبداری علامه از مکتب اهل بیت و تلاش برای اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام، سبکی و ابن حجر را بر این وا داشته بود که اصل تلاش ابن تیمیه را در جهت نوشتن چنین کتابی بستایند. همین دو نفر نیز اشکالات عمده اعتقادی و غیر اعتقادی چون اهانت به اهل بیت، جعل و تحریف روایات، تضعیف روایتهای صحیح و غلو در بدگویی از علامه حلّی را بر شمرده اند.

سبکی، کتاب *منهاج السنّه* را پس از وفات مؤلف آن خوانده است. او در قالب چند بیت شعر نخست علامه حلّی را به دلیل شیعه بودن هجو کرده، ابن تیمیه را از اینکه کتاب قطوری در برابر عقاید او نوشته می ستاید. سپس به مطالب انحرافی که در جای جای کتاب *منهاج السنّه* آمده اشاره می کند و می گوید:

لکنه خلط الحق المبین بما
یشوبه کدراً فی صَفْوِ مشربه
یحاول الحشوّائی کان فهو له
حیث سیر بشرقٍ او بمغربه
یری حوادث لا مبدأ لاولهما
فی الله! سبحانه عما یظن به
لو کان حیاً یری قولی و یفهمه
رددت ما قال افقوا اثر سبسه^۲

۱ - تفرشی، نقد الرجال، ص ۱۰۰.

۲ - الصفدی، الوافی بالوفیات، چاپ دوم: بیروت، ۱۴۱۱ق، ج ۲۱، ص ۲۶۲.

ابن تیمیه از منظر صاحب نظران اهل سنت

به طور طبیعی برای هر انسان بلندآوازه در مجامع علمی، می توان دوستان و دشمنان، یا به دیگر سخن، موافقان یا مخالفانی را تصور کرد.

ابن تیمیه پس از تألیف کتاب *منهاج السنّه* علیه علامه حلّی و انکار فضایل اهل بیت، به ویژه آیات نازل شده در شأن اهل بیت، دوستان زیادی برای خود باقی نگذاشت. یکی دو نفری هم که از سرسختی او در برابر شیعه حمایت می کردند، از اظهارات او در برابر عترت و خاندان رسالت ناراضی بودند و او را به جبهه گیری در برابر شخص علیه السلام متهم می نمودند. اکنون دیدگاه دوستان او را یاد می کنیم:

موافقان ابن تیمیه در نگارش *منهاج السنّه*

در میان صاحب نظران اهل سنت و جماعت تنها دو نفر فی الجمله به کتاب *منهاج السنّه* نگاهی خوش بینانه نشان دادند:

۱. علی بن عبدالکافی سبکی شافعی.

۲. ابن حجر عسقلانی.

دلیل خوش بینی این دو شخص، استواری و سودمندی کتاب *منهاج السنّه* نبود؛ زیرا این دو نفر به کتاب یاد شده اشکالات زیادی را وارد کردند و نیز دلیل آنان بر موافقت، وجود نقطه ضعف در شخصیت علمی یا تقوا و تدین و اخلاق علامه حلّی هم نبود؛ زیرا ابن حجر به عنوان یک

ابن حجر عسقلانی نیز کتاب **منهاج السنه** را به نقد نشسته و از دو زاویه مثبت و منفی، آن را بررسی می‌کند. وی گوید:

«کتاب **منهاج السنه** را که ابن تیمیه در رد ابن مطهر حلّی به نگارش در آورد، مطالعه کردم. همان‌گونه که سبکی شافعی گفته، در رد ابن مطهر مفید یافتیم... ولی روایتهای پرشمار و صحیحی را ابن تیمیه در ردیه خود، مردود شمرده است که علمای صاحب فضیلت ما از آغاز تاکنون به آنها استدلال کرده و می‌کنند و از شهرت تمام برخوردارند و صاحبان «صحاح» و «سنن» آنها را ذکر کرده و از نظر سند هم صحیح به نظر می‌رسند»^۱.

از این بخش از گفته‌های ابن حجر چنین استفاده می‌شود که ابن تیمیه به خاطر تلاش در سرزنش ابن مطهر حلّی، حتی روایتهای صحیح و مشهور و احیاناً متواتر را نیز مردود شمرده است.

با توجه به اینکه ابن حجر، راوی شناس معروف و آشنا به روایتهای صحیح و غیر صحیح می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که ابن تیمیه در جهت رد علامه حلّی، حتی از تحریف روایتهای صحیح هم ابایی نداشته است. مهم‌تر از همه اینکه ابن تیمیه به خاطر همین هدف، فضائل اهل بیت را نیز به سان روایتهای انکار کرده است؛ چنان که ابن حجر عسقلانی در ادامه سخنان خود گوید:

«و کم من مبالغه لتوهین کلام الرافضی ادّته أحياناً إلى تنقیص علیّ عليه السلام»^۲.

ابن تیمیه در سست کردن پایه‌های گفته‌های علامه حلّی، به حدی مبالغه ورزید که سخنان او به «تنقیص» علی عليه السلام انجامید.

از این جمله ابن حجر برمی‌آید که ابن تیمیه به خاطر رد علامه حلّی، حتی به تنقیص وارث علم و حکمت پیامبر و پیشوای معصوم شیعه، حضرت امیر مؤمنان عليه السلام نیز دست یازیده است.

مخالفان ابن تیمیه از اهل سنت

پس از انتشار افکار و اندیشه‌های ابن تیمیه و کتاب **منهاج السنه**، مخالفت و بدبینی نسبت به او از سوی صاحب‌نظران اهل سنت و جماعت پدید آمد. این مخالفت روز به روز شدیدتر می‌شد و اوج بیشتری می‌گرفت. مخالفت‌های اهل سنت با ابن تیمیه در قالب صدور فتوا، نوشتن کتاب و ایراد خطابه و نصیحت ابراز می‌شد.

این حرکت که از درد دین سرچشمه می‌گرفت و بسیاری از علما آن را بر خود و دیگران واجب می‌دانستند، از زمان حیات ابن تیمیه آغاز شد و تاکنون ادامه دارد.

اکنون مناسب است به نام برخی از مخالفان او در دوره‌های مختلف اشاره شود.

در میان سرشناس‌ترین علمای مخالف عقاید ابن تیمیه در قرن هشتم، مورخان از شخصیت‌های زیر نام برده‌اند:

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- همان.

قاضی عزالدین ابن جماعه؛ امام ابو محمد یافعی؛ امام کمال الدین زملکانی؛ قاضی ابوبکر اخنایی؛ امام تقی الدین سبکی؛ امام ابو حیان و شیخ محمد بن سلیمان کردی^۱.

این مخالفتها به زمان حیات ابن تیمیه و قرن هشتم منحصر نماند و در سده‌های بعد - یعنی از زمان حیات ابن تیمیه تا اواخر قرن دوازدهم - مخالفت و مبارزه‌های علمی به صورت عمومی و سراسری علیه عقاید و افکار او ادامه یافت. در قرن نهم، سرشناس‌ترین چهره‌های مخالف افکار ابن تیمیه عبارت بودند از:

امام ابی بکر حصینی دمشقی، قاضی ابو داود حنفی، امام ابوشاکر شاطی، قاضی حمید الدین حلبی، امام نورالدین نابلسی و ابن حجر عسقلانی^۲.

در قرن دهم چهره‌های زیر بیشتر از همه در ضدیت و مبارزه با عقاید و افکار ابن تیمیه قرار داشته‌اند:

نورالدین سمهودی شافعی، امام ابن حجر هیثمی، ملا علی قاری حنفی، قاضی ابو عمر ربضی، امام ابوبکر شامی حنفی، قاضی جلال الدین دوری شافعی و عین الدین محمد بن علی حنبلی^۳.

در قرن یازدهم، مشهورترین چهره‌های پیشگام در مبارزه با افکار و عقاید ابن تیمیه عبارت بودند از:

امام احمد شهاب الدین حنفی، ضیاء الدین علی بن احمد بکری، عمید الدین ابوبکر جبل

النوری، قاضی ابو غیاث حمدانی حنفی، امام ابو عبدالله دهلوی شافعی، امام ابوالعلم شافعی بلخی، امام زین الدین حنفی مروزی و عبدالرئوف المناوی الشافعی^۴.

در قرن دوازدهم معروف‌ترین چهره‌های مخالفت و مبارزه علیه ابن تیمیه عبارت بودند از:

امام زرقانی مالکی، قاضی ابو سهل سجستانی، قاضی ابو داود بغدادی حنفی، ابو سافور اسکندری شافعی، ابو الحسن علی بن احمد زرکانی، قاضی جلیل القدر نیمروزی و ابن هبه کوفی^۵.

در قرن سیزدهم چهره‌های نامدار این مبارزه عبارت بودند از:

امام محمد سبکی شافعی، عضد الدین حسن بن ریاح بصری، ابو محمد علی بن داود باسی، ابن عمر تفتی حنفی، علامه سید محمد حسین قزوینی، سید ابراهیم رفاعی، سید علیتقی هندی و میر حامد حسین هندی^۶.

و نیز در قرن چهاردهم چهره‌های مهم پیشگام مبارزه و مخالفت علیه ابن تیمیه و وهابیت عبارت بودند از: مفتی مکه سید احمد بن زینی

۱ - العلماء الاسلامی، موقفهم من الوهابیه، ص ۳۰.

۲ - الوهابیه فی نظر العلماء الاسلامی، ص ۱۱.

۳ - همان، ص ۴۷. ۴ - همان، ص ۵۴.

۵ - همان، ص ۵۶.

۶ - علی اصغر فقیهی، وهابیان، تهران، ۱۳۵۲ش، ص ۱۲۹.

دحلان، شیخ مصطفی شطی حنبلی، ابو حامد بن مرزوق شامی، عبدالغنی حماده و شیخ حسین حلمی استانبولی.

کتابهای نوشته شده علیه ابن تیمیه

یکی از رایج‌ترین روشهای اعلام مخالفت و تبرئه از عقاید ابن تیمیه، نوشتن کتاب علیه او بود. بدین‌سان از زمان زندگی ابن تیمیه تاکنون، کتابهای زیادی در رد اندیشه او نگارش یافته است.

اکنون مناسب است به بعضی از کتابها در این زمینه از منابع اهل سنت اشاره شود.

دکتر عبدالله محمد صالح می‌نویسد:

«علما و صاحب‌نظران اسلامی در گستره تاریخ، بیش از دو هزار جلد کتاب و رساله علیه افکار ابن تیمیه نوشته‌اند که سوگمندان به دلایل فراوان (نگارنده به آن دلایل اشاره کرده) تعداد زیادی از آنها به گونه‌ای از بین رفته که تنها نامی از آنها باقی مانده است. در عین حال حدود چهارصد نسخه کتاب و رساله از آن مجموعه در دست داریم که در موزه‌ها، کتابخانه‌های ملی و دولتی و کتابخانه‌ها و کلکسیونهای شخصی و از «کلکته تالند» پراکنده هستند و متأسفانه به خاطر مشکلات مالی و غفلت مسلمانان، حتی در قرون اخیر (که برای چاپ و نشر کتاب عصر طلایی به‌شمار می‌آید) هم به چاپ و نشر آنها اقدام نشده است»^۱.

با این حال، دکتر صالح، ۴۲۰ جلد از آن

کتابها را با نام مؤلفان و سال نگارش و زمان طبع و نشر آنها یاد کرده، می‌گوید:

«بسیاری از آن کتابها را خود به صورت مستقیم مطالعه کرده و تعدادی را هم که خود ندیده‌ام، در منابع معتبر دیگر با نام و مشخصات آنها آشنا شده‌ام»^۲.

همو گوید:

«علمای دینی و مسلمانان دلسوخته، آن کتابها را به زبانهای مختلف از جمله زبانهای اردو، انگلیسی، ترکی و فارسی به نگارش کشیده‌اند، ولی بیشتر آنها به زبان عربی نوشته شده‌اند»^۳.

دکتر محمد صالح به محل نگهداری کتابهایی که در رد اندیشه ابن تیمیه نگارش یافته و هنوز به طبع نرسیده‌اند اشاره می‌کند و می‌گوید:

«غنی‌ترین منبع در این زمینه، کتابخانه‌های عمومی کلکته در هند، سپس کتابخانه مرکزی استانبول ترکیه می‌باشد»^۴.

دایرةالمعارفها و شرح حال‌نگاران، از کتابهای زیادی نام برده‌اند که علیه ابن تیمیه نگارش یافته و اکنون در دسترس مسلمانان قرار دارد.

مولی مصطفی کاتب چلبی (معروف به حاجی خلیفه)، در کتاب معروف خود به نام کشف الطنون عن اسامی الکتب و الفنون بیش از هفتاد جلد کتاب را به صورت مستقیم و غیر

۱ - العلماء الاسلاميون، موقفهم من الوهابية، ص ۲۷۳.

۲ - همان، ص ۳۴۷. ۳ - همان.

۴ - همان.

مستقیم در ردّ افکار و عقاید ابن تیمیه به ویژه کتاب منهاج السنّه وی نام برده است.^۱

عمر رضا کحاله در معجم المؤلفین، خیرالدین زرکلی در الاعلام، عمر عبدالسلام در المخالفة الوهابیة للقرآن و السنّه، خالد بن مرزوق در التوسل بالنبی و بالصالحین و تنی چند از مؤلفان و مترجمان نیز در آثار و نوشته‌هایشان، از تعداد پرشماری آثار مطبوع و منتشر شده علیه ابن تیمیه خبر می‌دهند که تعداد آن آثار از صد نسخه تجاوز می‌کند.

قدیم‌ترین کتابها علیه ابن تیمیه

نخستین کتابی که از سوی صاحب‌نظران اهل سنت علیه ابن تیمیه پس از نوشتن منهاج السنّه او نگارش یافت، المقالات العرضیة فی الرد علی ابن تیمیه بود که به قلم دانشمند معاصر او به نام محمّد اخنایی به رشته تحریر درآمد.

محمّد اخنایی، عقاید و اندیشه‌های ابن تیمیه را که مخصوصاً در کتاب منهاج السنّه بیان شده به گونه تفصیلی و مستدل نقد کرده و بیشتر ادعاهای او را مردود و مغایر با اسلام شمرده است.

هنگامی که کتاب محمّد اخنایی به دست ابن تیمیه رسید، در جواب او کتابی به نام الرد علی الاخنایی نوشت و در آن کتاب، محمّد اخنایی را تکفیر کرده، جهاد علیه او و امثال او را واجب اعلام کرد.^۲

کتاب المقالات العرضیه و دهها عنوان کتاب

دیگر که عالمان مجاور با ابن تیمیه علیه او نگارش کردند، تنها از نوشتن کتاب علیه ابن تیمیه در بلاد اسلامی خبر می‌دهد، حال آنکه این موج، فراتر از سرزمینهای اسلامی را هم در نوردید.

به گفته «مها انور» (یکی از پژوهشگران هندی) قدیم‌ترین کتاب را علیه ابن تیمیه در این سرزمین، جمعی از صاحب‌نظران در «دکن» نگارش کردند که اکنون در کتابخانه عمومی کلکته نگهداری می‌شود.^۳

دومین سند مکتوب غیر مطبوع در این زمینه، کتابی است که جمعی از علمای سرزمین هند در سال ۹۶۴ق خطاب به اکبر شاه، پادشاه تیموری معروف وقت هند نوشتند.

در قسمتی از آن رساله آمده است:

«ما را به یقین کامل و براهین قاطع ثابت شده است که اختلاف‌انگیزترین و تفرقه‌جویترین مسلک همان است که امروزه در بعضی جاها به نام مسلک ابن تیمیه معروف است. این مسلک اگر چه به معنای صحیح کلمه مذهب نیست، لیکن چنان ادعاهایی بلندپروازانه دارد که گویی از همه مذاهب شناخته شده اسلامی برتر و عالی‌تر است و تمام مذاهب بزرگ اسلامی را تخطئه کرده، معتقدان به آنها

۱ - حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، چاپ سوم: بیروت، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۸۷۲.

۲ - ابن تیمیه، الرد علی الاخنایی، ص ۲۰۵.

۳ - مها انور، العلماء الاسلامی فی الهند، حیدرآباد، ۱۹۶۲م، ص ۱۲۱.

را به بدعت و ضلالت نسبت می‌دهد. این مسلک در برابر پیروان سایر مذاهب بسیار خشن، بی‌رحم و انعطاف‌ناپذیر است. مخصوصاً نسبت به شیعیان که گویی هدف اصلی این مسلک، دشمنی و خصومت با آنهاست...

بانی این مسلک که از اهالی شام است، احمد بن عبدالحلیم نام دارد و معروف به ابن تیمیه می‌باشد. کتاب چند جلدی قطوری به نام *منهاج السنّة النبویه* نوشته و در آن از بای بسم الله تا تای تمت، به مذمت و ملامت شیعیان و به استهزا گرفتن عقاید آنان پرداخته است. حق و انصاف این است که در بسیاری موارد این کتاب، تهمت‌های ناروا به شیعه زده شده و یا عمل دسته‌ای از عوام آنها، عین اعتقاد اصولی‌شان به حساب آمده و مؤلف در این کتاب، آنچنان خصومت و عداوت تند و مهار نشدنی نسبت به شیعه اعمال کرده است که در مواردی فضایل مشهور علی‌الیه را انکار کرده و حتی در برخی موارد نسبت به ساحت مقدس ایشان اهانت کرده است و این نحوه قضاوت نسبت به نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا ﷺ نیست، مگر به خاطر بغض و عداوت بی‌پایان نسبت به شیعیان و البته... پس از بحث و جدل‌های فراوان صاحب این کتاب که بانی مسلک مورد بحث است، نتیجه گرفته که شیعیان خارج از فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی می‌باشند و این سخنی است که هیچ یک از پیشوایان دین و علمای معتبر مسلمین نگفته است^۱.

به گفته عمر بيطار در الآثار الخالده قديم‌ترین اثر در این زمینه در مصر، رساله‌ای است که در

سال ۷۱۶ق نوشته شده است. در قسمتهایی از این کتاب چنین آمده است:

«در این ایام و ازمنه، فتنه‌ها و بلائی فراوان به این شهر و دیار روی آورده و قلوب مسلمانان را آکنده از غم و اندوه و جریحه‌دار ساخته است که از آشکارترین مصادیق آنها سخنان و اظهاراتی است که عقاید حقه مسلمانان را مورد هجوم قرار داده و به ساحت مقدس ربوبی و مقام رفیع نبوی و آل و اصحاب او نسبت‌های ناروا داده است! صاحب این سخنان (اشاره به ابن تیمیه) که از علوم اسلامی و عقاید حقه دینی بهره‌ای ندارد، خداوند را به سان اجسام مادی، جسم محسوس قرار داده و منکر معجزات و کرامات نبوی و فضایل یاران و اصحاب او گردیده و پیشوایان مذاهب اسلامی را مورد تمسخر و تهمت ناروا قرار داده و سست‌های پیامبر ﷺ را منکر شده و اعمال مباح و مستحب مسلمانان را بدعت خوانده و از این طریق در میان مسلمانان ایجاد شکاف و تفرقه کرده و در عقاید برخی از عوام، ایجاد تزلزل و اضطراب کرده است.... ما به حکم وظیفه شرعی به مسلمانان هشدار می‌دهیم که فریب این القانات شیطانی را نخورده، از وسوسه شیطاین به ریسمان الهی و سیره و سنت نبوی چنگ بزنند و...»^۲.

مخالفتان منهاج السنّة در میان شیعه

منهاج السنّة ابن تیمیه که در واقع احساسات

۱- همان، ص ۱۳۴.

۲- عمر بيطار، الآثار الخالده، قاهره، ۱۹۶۹م، ص ۱۷۶.

شخصی و عقده‌ها و پرخاشگری‌های مؤلف را انعکاس بخشیده بود، تنها خشم و تعصب مسلمانان سنی مذهب را بر نیفروخت، بلکه قلوب مسلمانان شیعه را نیز سخت جریحه‌دار کرد. صاحب‌نظران شیعه نیز هر یک با بیان و قلم و اندیشه خود ابن تیمیه را به نقد کشیدند. آنها در رد کتاب ابن تیمیه، کتابهای زیادی نوشته‌اند. از جمله می‌توان از این آثار نام برد:

۱. منهج الشریعة فی الرد علی منهج السنّة، اثر سید مهدی قزوینی. این کتاب در سال ۱۳۱۸ ق نگارش یافت.

۲. اکمال المنّة فی نقض منهج السنّة، اثر سید سراج‌الدین حسین بن عیسی الیمانی اللکهنوی.

۳. منهج الشریعة فی رد ابن تیمیه، از سید مهدی کشوران کاظمی.

۴. منهج الرشاد، از شیخ جعفر کاشف الغطا.

۵. البراهین الجلیه، از محمد حسن قزوینی.

۶. الدعوة الاسلامیه، از شیخ محمد نجفی.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر و مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق نیز علیه منهج السنّة مطالب مستند و مبسوطی بیان کرده‌اند.

از همه مهم‌تر سخنی است که علامه حلّی خود در مورد کتاب منهج السنّة گفته است.

ابن حجر گوید:

«ابن مطهر، خُلق ستوده و برخوردار پسندیده‌ای داشت و هنگامی که کتاب منهج السنّة به دست او رسید گفت: «لو کان یفهم ما اقول اجبته»؛ اگر ابن تیمیه می‌فهمید که من چه می‌گویم پاسخ او را می‌گفتم»^۱.

سخن نهایی درباره منهج السنّه

بررسی کتاب پر حجم منهج السنّه که توسط نگارنده صورت گرفت و نیز دیدگاههایی که از سوی صاحب‌نظران موافق و مخالف ابن تیمیه درباره اثر مزبور اظهار داشته است، انحرافات و اشکالات اعتقادی و غیر اعتقادی فراوانی را در آن کتاب می‌نمایاند که به برخی از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. تحریف معنوی قرآن.

ابن تیمیه در بسیاری موارد، ابتدا و انتهای آیه را حذف می‌کند تا قسمت خاص آن را با مدعی و مقصود خویش موافق نشان دهد و روایتهای سبب نزول آیه را که با خواسته‌هایش هماهنگ نبوده، تحریف کرده است.

۲. تحریف روایات بیان‌کننده سبب نزول آیات در مورد اهل بیت.

۳. تحریف روایات.

۴. انکار بسیاری از ارزشهای اعتقادی مسلمانان. او در کتاب خود توسل به انبیا و اولیا و صلحا و استغاثه به آنان را انکار کرده و شفاعت روز قیامت را مردود شمرده است. زیارت اهل قبور، ساختن مساجد بر قبور انبیا و صلحا و ایجاد بنا و گلدسته و بارگاه بر قبور و مشاهد مشرفه انبیا و اولیا و اهل بیت را مردود و بدعت خوانده است.

①

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۱۷.